

خطابه دانشمند بزرگ جناب آقاخان محلاتی در انجمن ایران لندن

# حافظ شیرازی

نقل از جریده اطلاعات

## اهمیت تمدن ایران در دنیا

انجمن ایران لندن ، بمظور شناساندن ایران جدید و صنایع مستظرفه و آثار نوین آن در اروپا و مخصوصا در انگلستان از مدتی پیش تشکیل شده و ریاست آن فعلا باجناب آقای لرد لمینگتن میباشد - چندی قبل از طرف انجمن مزبور از جناب آقا خان محلاتی دعوتی بعمل آمده که کنفرانسی راجع به حافظ و اهمیت تمدن ایران در دنیا ، ایراد نمایند ایشان نیز دعوت فوقرا اجابت و کنفرانس ذیلرا ایراد نموده اند :

...

میخواهم از جناب آقای سهیلی وزیر مختار ایران و جناب آقای لرد لمینگتن و سایر اعضاء محترم انجمن تشکر کنم که مرا مفتخر فرموده و دعوت کرده اند که امشب سخنرانی چند راجع « قوای - روحی » که ایران کهن سال در تاریخ جدید خود بتمام دنیا نشان داده است بعرض برسانم .

قبل از آنکه بعراض خود ادامه دهم میل دارم که مقصود خود را از این جمله « قوای روحی » بیان نمایم چه مقصود فقط قوای مذهبی و از این قبیل عقاید دینی نبوده و نه هم غرض از آن نظریات مادی است بلکه منظور اصلی و غائی این اصطلاح تمام قوائست که مربوط بحیات روحی انسان در این دنیا و در همین زندگی کنونی می باشد.

آیا روح انسان دنیای جدیدی را در آتیه سیر خواهد کرد یا نه ؟ ربطی باین حقیقت مسلم که محور تمام وجود و حیات است ندارد که ما الان و در این دنیا واجد روحی هستیم که بواسطه درک حقیقت و زیبایی و شناختن آهنگ و نوا و تمیز بین خیر و شر قوه حیاتی و وجود خود را بمنصه ظهور میرساند

آیا « ایران نوین » در راه تکامل این روحی که تعریف شد تا درجه زیادی سهیم و شریک بوده است یا خیر ؟ مقصود از « ایران نوین » همان نژاد

قدیمی است که سالهای درازی بر فلات مرتفع و زیبای ایران زیست و سکنی گرفته و امروزه بایک قوه و فعالیت غربی بیش می‌رود. غرض همان ایرانی است که بیش از دو قرن تحت تاثیر و نفوذ عرب واقع شد.

گرچه ایران از طوایف مختلفی تشکیل شده بود ولی بواسطه شدت رابطه و علاقه که بین این طوایف آریایی وجود داشت يك نژاد و يك ملت قوی و مقتدری تشکیل داده خود را از تاثیر و نفوذ عرب خارج نمود.

آیا این «ایران نوین» برای نزدیک نمودن آمال و آرزوهای بلند بشری چه قدمهایی برداشته است؟

همچنانکه در مصر قدیم بود در ایران قبل از اسلام هم افکار فلسفی روحی و شاعرانه مردم اینقدرها توسعه نداشته و میتوان قسمت اعظم آن هارا تکرار زائد و باطل شمرد چه تا وقتی که مذاهب سه گانه یهودی و مسیحی و اسلام بهم نزدیک نشده بودند در آسیای غربی قدر و قیمت بزرگترین ذخیره و کنج انسانی (که شناختن نفس خود و ذات وجود) است چندان مورد توجه واقع نشده بود ولی بواسطه علل نامعلومی از چند قرن بعد از آنکه مذهب اسلام ریشه خود را فرو نشاند نوابع و ژنیهای نژاد ایران چون شکوفه های رنگارنگی ظاهر شده و در طی تمام قرون و اعصار هم تا با امروز این باغ پر نهای ایران با وجود تهاجم گوناگونی که بر آن شده هیچگاه از بر آوردن گلهای برجسته معطری باز نه ایستاده است.

انوری، نظامی، رومی، سعدی و قافایی و امثال اینها که محققین شرق کاملاً می‌شناسند و شاید بعضی از اهالی مغرب زمین جز اسم اثر دیگری از آنها ندانند هر کدام افکار و آمال بشر را بنحوی به حقیقت و زیبایی نزدیک نموده‌اند. در پیام هر يك از اینها اگر دقت شود معلوم میگردد که تمام آنها خواسته‌اند بشر بیاموزند که بزرگترین کنج‌های او و نفیس‌ترین اشیائی که دریدتصرف او است همین شرافت و اصالت روحی است که جاویدان بوده و غیر قابل محو

شدن است . در این روح يك شعاع از منشاء ابدیت و لایزال بودیعه گذارده شده که میتواند انسان بوسیله آن تمام عناصر مخالف و تحقیر کننده را در طبیعت منکوب و مغلوب نماید . همین شعاع نور یا پرتوی که منشاء و سرچشمه آن ابدیت و حقیقت مطلق است خود را باشکال و صور متفاوتی جلوه گر ساخته و در نظم و شر و در صنعت و معماری و در تمام آنچه که ترجمان روح انسانیت بنحوی خود نمائی نموده است . نباید تصور کرد که این تظاهر معنویات و حقایق ابدی تنها بایمان ساده مذهبی و باروش های گوناگون تصوف تعلق داشته و ارتباطی با آن حقیقت بزرگ ، آن حقیقتی که مرکز زندگی و حیات است ندارد .

ظهور و پیدایش حافظ يك قرن جدیدی را در تجلی بر تو نور حقیقت در دنیا آورده و خود حافظ بزرگترین سراینده و شاعر است که روح انسانی را در اشعار خود تجلی و جلال داده است .  
در اشعار این روح بزرگ هر کدام از ما می توانیم تمام مساعی و گوشه ها تمام المها و دردها تمام ظفرها و فتحها تمام نشاطها و سرورها و تمام امیدها و ناامیدیهای خود را مثل اینکه در آینه صیقلی مشاهده شود بطور وضوح تماشا کنیم . بوسیله حافظ ما حس می کنیم که يك ارتباط مستقیم و ثابتی بتمام کائنات که آنرا دنیای حقیقی ماده دانسته و در عین حال مجسم کننده روح جاویدانی خدای جاویدانست پیدا کرده ایم .

عبارة اخری روح و ماده را که در نوع وجود نامحدودند و جلوه متفاوت از يك اصل وید حقیقت میدانند .

بی سبب نیست که دیوان او برای ملبونها نفوس خارج از ایران هم حکم يك کتاب آسمانی و روحانی و خبر دهنده از عالم امر از و غیب را دارد . در موقع اضطراب و پریشانی بهر علت و سببی که پیش آمده باشد و در هنگام فتح و ظفر . و بهر میزانی که مقدار فهم و فراست ، احساسات و عواطف

افراد باشد همه روی بحافظ میاورند .

در شرق نزدیک هندوستان از رود خانه کونگ گرفته تا نیل و از بحر خزر گرفته تا دریای بنگال همه همه برای تسلی خاطر و آرامی فکر با او مشورت کرده و باسم او تفال می زنند - شاید بنظر ما باور کردنی نباشد که نفوذ حافظ در عصر خود او نیز در بنگال - آسیای مرکزی - کشمیر عربستان و مصر سرایت کرده بود .

تا بحال هر که خواسته است بترجمه اشعار این شاعر ربانی پردازد با ناامیدی و حرمان روبرو شده . دلیل این عدم موفقیت ساده است .

حافظ نه فقط قرآن را از حفظ داشت بلکه تمام علوم فلسفی تاریخی شعری و ادبی عصر خود هم مسلط بوده و در هر شعری که سروده بشمرکز فکر و اندرز و حکمتی که مخصوص بخود اوست اقدام کرده

مناظر بدیع و شگفت انگیز حقیقت و زیبایی حکمت و فلسفه زندگی را بطور دلپذیری در اشعار خود مجسم می نماید

و البته ترجمه این روح بزرگ با کلمات محدود انسانی کاری بس دشوار و غیر ممکن است خود من بارها سعی کرده ام که به بینم یک شعر حافظ را با چه معانی متعددی می توان با نگلیسی یا فرانسه ترجمه نمود تصور نمی کنیم که اغراق باشد اگر گفته شود که برای هر شعری چندین معنی متفاوت مختلفی میتوان تفسیر کرد یعنی هر کسی نسبت به میزان عقل و سنجش خود از آن می تواند بهره و لذت ببرد

شاید خود این مطلب دلیل کافی و مقنی باشد که چرا حافظ در کشور خود باسم یک شاعر ملی و یک قهرمان روحی که همه او را دوست داشته و بدو ایمان دارند شناخته شده - هر ایرانی حافظ را شناخته و شعری از او بخاطر دارد .

بوشگین - گوته - شکسپیر - در غرب مشنپی - ابوتواس - و فردوسی در شرق هر کدام از آنها در مقام شعر و سخنوری چون رب النوع هائی هستند که

دنیا بوجود آنها افتخار و مباهات می کند وانی هیچکدام از اینها نمی توانند در اشخاصی که بضاعت آنها مزجات و سرمایه علمی آنها کم است نفوذ و تاثیر واقعی داشته باشند بدون شك دهاتین دور از تمدن غربی یا زارعین بی تحصیل و علم شرق عظمت شعری این نوابغ راه نمی یابند و هرگز از زیبایی و شیرینی اشعار آنها لذت کافی نمی برند

در صورتیکه در مورد حافظ اینطور نیست این شاعر سترگ شرقی نه فقط در کشور خود ایران معبود همه است بلکه در هندوستان افغانستان آسیای مرکزی و حتی در میان ملل ترك زبان و عربی زبان هم مورد ستایش و تقدیر است در آن موقعیکه اشعار او خوانده می شود ترجمان آنها بطور است که کوچکترین و بزرگترین فکرها هر يك بطوری مقصود و معنی او را استنباط می نمایند پس تعجبی نیست که شتر بانان هم حافظ را یار شفیق و رفیق مهربان خود بدانند و شگفتی ندارد که کفش دوز و سقا هم اشعار شیرین او را سروده و از آن لذت و بهره روحی ببرند

یکی از بزرگترین سیاستمداران زنده هندو ۲ سرتاج بهادر سپرو (وقتی بمن اظهار داشت که در تمام مواقع مشکل زندگانی خود متوجه حافظ می شود

تصور نمی کنم که در ایران کسی باشد که در عمر خود حتی اگر يك دفعه هم باشد در موقع اندوه و غم یا موقبت و شادی شاعر ملی خود حافظ متوجه نشده و از او نخواستہ باشد که از پشت برده اسرار پیش آمد حال او را بگوید . شاید در گوش اروپائی باور کردنی نباشد اگر بشنود که سرتاسر هندوستان بدرت احمق می افتد که در خانه هر مسلمانی يك جلد کتاب حافظ نباشد. نمی توان یقین داشت که شهرت کتاب حافظ در افغانستان و آسیای مرکزی و در سرتاسر قاطبی که می توان آنها را ممالک اسلامی غربی نام نهاد کمتر از هندوستان باشد

پس از وفات حافظ بلافاصله بدترین دوره های هرج و مرج سیاسی و اجتماعی و خرابی ایران پیش آمده و تمدن بلند پایرا که ایران بدان رسیده بود فاسد و ضایع ساخت .

بیسمارک و سیاستمداران دیگر و مورخین گفته اند که آلمان میدان نبرد و مبارزه کشورهای اروپائی قرار گرفت و اگر در اثر فداکاری و زحمت زیاد نبود هرگز نمیتوانست تمدن و شئونات خود را بوضع کنونی حفظ کند ایران هم میدان جنگ ملکی آسیائی بوده ولی قوه ثنی و روح بلند این ملتی که حافظ را پرورانیده است هرگز تحت الشعاع اثر خارجی واقع نشده و اگر هم بظاهر ایرانی مغلوب شده است روحا همیشه فاتح بوده و انتقام خود را گرفته است .

حافظ مدت بردن آرزویائی جمال و فهم نکات عشق و محبت را به بشر یاد داده و قیمت و ارزش جمعی انسان را بهمه جهانیان آموخته است. حافظ نشاط و سرور و عظمت و شکوه دنیا و عالمی را که در او زندگی می کنیم برای ما مجسم نموده و او بوده است که وجد و لذت راز و نیاز با طبیعت را برای ما توصیف کرده است .

این حقایق جاویدمان محور ناشدنی بطوری در هم و وطنان حافظ تاثیر نموده که هر وقت فرصتی پیش آمده و موقع مناسبی روی نموده است که صلح و صفاء آرامی و دلگرمی اشاعه بیابد فوراً متوجه باین حقایق ثابت و احساسات و عواطف شیرین شده و بیک قوه و حرکت و فعالیت عجیبی آنها را بسوی افکار حافظ سوق داده است آنهائی که تمدن ایران را سرتاسر تحت مداقه و مطالعه قرار داده اند می نویسند که بعد از حافظ نور حقیقت و پرتو روشنائی نه فقط کدر و تاریک گردید بلکه یکمرتبه خاموش شد .

هیچ گفته ممکن نیست از این سخن بیشتر بزنه و هاری از حقیقت

و اضاف باشد .

البته حافظ ژنی و نابعه عصر خود بود اگر ما بخواهیم که دیگران را در مقابل او تسخیم البته انحطاط و نزولی در راه تنویر فکر بشری بوسیله نواح ایرانی خواهیم یافت .

اما مسلماً این راه عادی و طبیعی نیست چه بدون شك بعد از مركز حافظ نیز نژاد ایرانی برای مجسم نمودن عظمت و جلال روح انسانی بلباس صنعت و ادبیات ثمر و نظم قدمهای شایانی برداشته است . برای اثبات این مدعا صنایع دوره صفویه را در نظر بیاورید گرچه در ادبیات این دوره غنی و توانگر نیست ولی در صنایع مستظرفه ، معماری ، پارچه بافی صنایع لطیف فلزکاری و شیشه سازی در ساختن قالبها و قالبچه های دلپسند توانگر است و آیات تصویر نمی کنید که نژاد ایرانی می خواسته است که بروح سرشار قریحه و استعداد بلند خود يك تجسم عالی بدهد ؟ آیا این روح امیدها و آرزوهای نوع بشر را در این لباس زیبای هنرهای مستظرفه ترجمه نمی نماید ؟

هر وقت ایران از جنگ و تهاجم فرصت نفس کشیدن یافته است و هر وقت از دست انقلابات و گیردارهای زمانه خلاصی پیدا کرده فوراً اخلاق عالی ملتی و سجایای معروف و مشهور خود را ظاهر نموده و بوسیله اشعار شیرین و نفیس و با صنایع خود فوراً بترجمه آن نور و حقیقت جاودانی که در نهاد بشر بود بعه گذارده شده است شفاقت و درك و فهم و لذت از آنرا بهمه کس یاد داده حتی در قرن نوزدهم یکی از شعرای بزرگ ایران ( قآنی ) طبیعت را بشکلها و آهنگهای بی مثل و مانند ای که بنظر گوینده تجاوز از آنها برای هیچ نویسنده دیگری ممکن و مقدور نیست ترجمان نموده است آنهایی که علاقه و عشق مفروطی ( باشعار وردزورث ) انگلیسی دارند یا کسانی که اشعار شعرای با طبیعت مانوس فرانسوی را ستایش می کنند بی جا نیست که شاهکارهای استادان شعر مغرب زمین را با اشعار این شاعر بزرگ ایرانی مقایسه نموده از حیث سادگی و زیبایی شعر عظمت و بلندی فکر آنرا با هم بسنجند و از توصیف های بی پای قآنی

را جمع به طبیعت و آثار آن از قبیل باران و رعد آسمان رزمین کوهها و گلهها شب و روز، خورشید و ماه و ستارگان و امثال اینها لذت روحی ببرند.

اگر بعضی از غزلهای او در مدح یا ذم کسی است خوب است از آنها چشم پوشیده فراموش نکنند که قآنی در روح و قلب خود صمیمی است او دورنمای زندگی و تمام جهان را با چشمی پراز صمیمیت نگاه می کنند و در عقیده و ایمان خود نیز نسبت زیبایی و خوبی طبیعت و جهان کاملاً ثابت است.

آنهائی که در ادبیات معروف و برجسته ایران بدیده انتقاد می نگرند و تصور می کنند که اندکی از اشعار قآنی یا امثال او که موضوع آنها جنسیت زن و مرد است باید اسم آن شاعران عالی رتبه را پنهان و محو نماید بی خبرند از آنکه این اشعار بیش از قطره دریش دریای بر عمق و وسع فکر آنها نبوده و نیست و وقتی که شعرا و نویسندگان مغرب زمین را نیز با این چشم نگاه کنیم بهمین مضامین نیز برخورد خواهیم کرد و نیز باید دانست که این مطالب اینقدر مهم و برجسته نیستند که مانع دیدن حقیقت قآنی و امثال او بشوند زیرا تا شخص دیوان قآنی را زیر و رو نکنند باین قبیل اشعار برخورد خواهد ولی از طرف دیگر آهنگ شیرین و نشاطی که از خواندن اشعار او حاصل می شود و همچنین فرحی که از صمیمیت و یقین او درباره زندگی یعنی همان زندگی که بنظر او يك آزمایش عالی و بلندی بوده و بایستی هر دقیقه آنرا چون عطیه و بهره خداوندی قدر و ارزش داد حاصل می گردد صفات و امتیازات خوبی و زیبایی و جمال را در تمام صفحات کتاب او صفحه بصفحه و شعر بشعر نمودار می سازد.

حان که اهمیت اشعار و صنایع ظریفه ابراف تا حدی معلوم شد .  
 آیا بایستی این غنا و ثروت بی کران فقط برای ایران و کشورهای همجوار آن منحصر بوده و ببقا دیگری نرسد ؟  
 آیا اروپا آمریکا و مغرب زمین اینقدر غنی و ثروتمندند و اینقدر واحد



نشاط و سرورند و اینقدر رضایت و تسلی خاطر از زندگی خود دارند که بتوانند راههای خود را بر روی آن تسلی و نشاط روحانی که ایران به عالم بشریت می بخشد مسدود نمایند؟

مخصوصاً در این عصری که غرور ملیت بهمه چیز صورت ملی می دهد آیا میتوان این درس برجسته ایران را فراموش کرد؟  
ایران در هر زمان با تمدن خود و با روح خود هر چه را که یونانیها، هندوها، مسلمانها، عربها و ترکها برجسته و قیمتی داشته اند برای خود اخذ و انتخاب نموده و برای پیشرفت خود بکار برده است.  
این انتخاب و اخذ برای این منظور بوده است که علاقه و عشق خود را برای یافتن زیبایی و حقیقت و تکامل بدنیا نشان دهد.  
آیا آنچه را که ایران با ذوق و استعداد خود از زیبایی و حقیقت ترجمه کرده است نمی توان برای پیشرفت تمدن و ترقی مغرب زمین بکار برد؟

\* \* \*

در صحنه اقتصادی امروزی زمین را می بینیم که مایه و سرچشمه ثروت عمومی است معیناً بواسطه رقابت و همچشمی نوع انسان خود را دچار اشکال و سختی نموده است؛ دول مختلف عالم بنام جامعه ملل و تشکیلات خصوصی دیگری باهم تشریک مساعی میکنند تا بر امراض غلبه کرده از کمی آذوقه کاسته و از اراضی وسیع و بهناور زمین استفاده کنند.

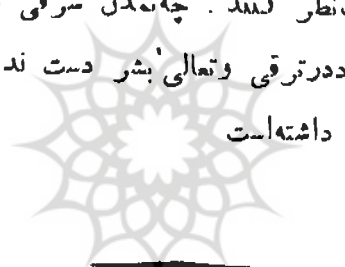
همه میخواهند که توده فقیر و بیچاره را بدون ملاحظه نژادی و مذهبی از حیث مادیات و معنویات پیش بیندازند. تمام دول سعی میکنند که بناها و ساختمانهای عالی در سرتاسر کشور آنها برپا گردد.

از طرف دیگر جنگ و خرابی مثل دیو هولناکی روبروی بشر ایستاده است و هر آن او را تهدید می کند. بحران اقتصادی سرتاسر دنیا را متقلب نموده فقر شدت یافته و عده بیکاران از حساب هزارها خارج شده به میلیونها

رسیده ، و از همه مهمتر سیاست و روش بلتیکی امروز واضح و روشن نبوده معلوم نیست مارا بکجا میرسد .

در این موقع باریک باید متوجه روح حافظ شد برای اینکه اگر باین شاعر ربانی عقیده مند باشیم موقعی مناسبتر و بهتر از این برای رسانیدن پیام آسمانی او بتمام بشریافت نخواهد شد . بنابراین در این خطابه مختصر توده تحصیل کرده انگلستان را صدا کرده آرزو مندیم که همه عضویت انجمن «ایران ولندن» و با نظائر آن را قبول کرده تمدن های درخشان ایرانی-اسلامی-هند- و غیره را مطالعه کرده از فلسفه ادبیات و صنایع مستظرفه آنها بهره مند شوند . انگلستان و امریکا نباید فقط یونان و فلسطین را منشاء و مرکز تقویت و نیروی روحی خود دانسته و از تمام دنیا صرف نظر کنند . چه تمدن شرقی خاصه تمدن ایران اگر بیش از تمدن یونان و یهود در ترقی و تعالی بشر دست نداشته ، نمیتوان هم گفت که کمتر از آنان دست داشته است

خانه



حافظ

شده شگاه علوم استان و مقامات فرهنگی

بارها گفته ام و بار دگر میگویم	که من دلشده این ره نه بخود میبوم
در پس آینه طوطی صفتم داشته اند	آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم
من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست	که از این دست که می پروردم میرویم
دوستان عیب من بیدل حیران مکنید	گوهری دارم و صاحب نظری میجویم
گرچه بادلق ملامم می گلگون عیب است	مکنم عیب کز او رنگ ربا میشویم
خنده و گریه عشاق ز جانی دگرست	میسرایم بشب و وقت سحر می مویم
حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی	گو ممکن عیب که من مشک ختن میبوم